

حلیم حلم

عمر زاهد همه طی شد به تمنای بهشت

او ندانست که در ترک تمناساسست بهشت

ورود مستحسن و مغتنم «دکتر عبدالکریم سروش» به غائله فردای انتخابات ریاست جمهوری ایران با تحریر وجیزه «[روح مجروح و غرور رنجور](#)» (1) ورودی مبارک و میمون است تا بدینوسیله فاضلان و خردورزان بتوانند بدیهی ترین نفش و وظیفه و رسالت و مسئولیت تاریخی خود در قبال مردم شان در «روز واقعه» را ادا نمایند.

هر اندازه تفنگداران صاحب صلاحیت ترین اقشار در مملکتند تا سالها خوش نشینی و خراج خواری از خزانه مملکت را با سلحشوری های خود در روز واقعه و در مصاف با دشمن خارجی جبران کنند، قلمداران و فاضلان و حکیمانی نظیر دکتر سروش نیز بدیهی ترین حق مردم اند تا علی رغم لقمه چینی از سفره همت و بازوی معرفت خود، اینک مردمان شان را تنها نگذارند.

ورود بدیهی و مسئولانه دکتر سروش هر چند در محشر ترنم و سُرایش فرصت طلبانه غوک های ابوعطا خوان، نوید تهذیب و فانوس گردانی ایشان در بلبشوی التهابات ایران را می داد و می دهد، اما چنین ورودی چنانچه فاقد چنان حزم اندیشی و پالوده گوئی باشد، به آن اندازه استعداد دارد تا ناخواسته به نقیض خود بدل شود!

مکتوب دکتر سروش هر چند به سنت مسبوق و مالوف سرشار از فصاحت و بلاغت و صراحت و حلاوت است اما از هر کس می توان توقع داشت جز ایشان که با منطقی باینری فرازی از کتابت خود را آغشته آنی کند که خود همواره نافی آن بود.

اینکه دکتر سروش در میانه داوری بر سر بلوای انتخابات غفلتاً سوگند یاد کنند که:

«بحقیقت اسم اعظم، شما حق جویانید که دیو تیره بختی را از تخت سلیمان بزیر می کشید و با عصای موسوی، دولت فرعونى و شعبده سامری را به دونیم می زنید و حکومت ارباب و تزویر و چماق و نفاق را با فریادهای جگرشکاف تان درهم می شکنید. استبداد دینی غرور و شعور شما را به تمسخر و توهین گرفته است و «خشم مقدس» شما خاموش نمی

نشیند تا امانت حق و رای را از غاصبان خائن بستاند و به کاردانان امین بسپارد.»

چنین ادبیاتی حامل آنی نیست که دکتر «به حق» پیش از این هشدارش را می داد.

«خشم مقدس»!؟

بر فرزانه ای چون سروش چه گذشته که پیش از این در «نفی خشونت» (2) مشفقانه و مولمانه انذار آن را می داد که «خود خدابینان» حاملان خشونتند و خود خدابینان آنانند که دست طمع در الوهیت زده و مْکلفانه به ستایش دیگری می پردازند.

مگر فرقی است بین خود خدابینانی که «فردیدانه» در قامت پیشوا، «مصباح» رستگاری می دیدند و با توسل به «خشم مقدس» فتوای خشونت صادر می کردند با آنانی که همان الوهیت و قداست را از فرد به جمع کشانده و برخلاف حکم عقلی و اخلاقی سابق، اینک آسایش دو گیتی را بجای مروت با دوستان و مدارای با دشمنان در تحفظ و تعین و تبلور «خشم مقدس» شوریدگان معنا می کنند؟

سروشی که خود پیشتر اذعان می داشت:

«یکی از مهمترین اصلها برای من این است که رفتاری که تعارضها را کم می کند اخلاقی تر است و رذیلتها عموماً آن چیزهایی است که آدمی را با خود یا با دیگری به جدال می افکند و امروز حاجت به مدارا و مروت داریم.»

اینک بر سروش چه گذشته که برخلاف ابرام پیشین اش در «ایدئولوژی شیطانی» بدون لحاظ انگیزه و انگیزه دست به انشاء و القای هویت و تابعیت و نفسانیت در دو قطبی حق و باطل می زنند؟

خروش آن خطیب نمازجمعه چه هم آوایی می تواند با سروش واضح «فهم عصری دین» داشته باشد که همچون «امروزه دکتر» بشارت آن را می داد که:

«خشم مقدس یک ضرورت است. هر چیزی که نشان دهنده نفرت از بیگانگان باشد مقدس است و ابراز این خشم صفت خدایی است.» (3)

بر فرزانه ای چون سروش فرض است تا با درک حساسیت صف آرائی «خون چشمانه» در ناآرامی های ایران، طبع «خورشت خشونت» را به طبّاخان

چیره دست مسبوق به سابقه وانهند و خود اطعام کننده گرسنه گان با «حلیم حلم» باشند.

توقع بدیهی و مفروض از سروش در چنین شهرآشوبی هائی توقع «سروش ماندن» است.

آقای دکتر، سروش بمانید.

جامعه ملتهب ایران از کثرت «موزع خشم» مبتلا به تورم خشونت شده، در این برهوت مهرورزی حداقل توقع از فرزنانگان کشیدن دست نوازش بر سر پرشور شوریدگان و آسودن دل پردرد دلشدگان است.

خشم مقدس، مشروعیت دهنده به نفرت و خشونت مقدس است و خشونت مقدس مجوز دهنده به جنایت مقدس! جنایتی که در آن ضارب و مضروب و قاتل و مقتول هر دو به یک اندازه قربانی خشونت اند.

در این برهوت خشونت که امید به آمدن کاوه ای نیست، آیا نباید و نبایست حسرت یا بش «اسکندری دیگر» را جایگزین طلب «مسیحی باز مبعوث» کرد تا بشارت آن دهد که: «خدا محبت است» (4)

در فضائی که از «آسمان فتنه» جز درشتی و خشم و غضب و لُغَز و لُغَز نمی بارد، از سروشی که اشتهاش را مدیون اطعام «گشنه گان حقیقت» با گرفتن لقمه های معرفت از سفره معدلت و معنویت و عبودیت از بطن مثنوی و نص قرآن و نهج بلاغت است نباید و نمی توان سایه بانی از لطف برای «ذبیح» عبّاسان و عبّوسان توقع کرد؟

آنکه می زند و آنکه می خورد هر دو فرزندان وطنند و هر دو مستمند پدری.

بر سروشی که خود گزیده این خشونت است، ظهور طبیعیانه بر این مصیبت واجب عقلی است.

تقدیس خشونت از بطن دین، بازتولید خدای خشنی است که خدائی خود را «مدیون» و «مدلول» و «مخلوق» قامت و شباهت ذهنی جوینده اش کرده.

تقدیس گرایان خشونت در رَحِم اندیشه خود به تقدیس خدای خشنی می پردازند که زبان تکلمش بمیر یا بمیران است.

ماهیت خدایان قائم بر ذهنیت خداجویان است! خدایان مخلوق نیاز ذهنی خداجویانند.

به زبان «صدرائی» مطلوب‌ها و معروف‌ها و معلوم‌های انسان نقطه تعین «وجود» انسان‌اند. با فهم چنان مطلوب و معروف و معلومی است که می‌توان به چستی و چرائی حظ ذهنی آن فیلسوف تئوریزه‌کننده خشونت از اعمال خشونت پی برد، همچنانکه می‌توان ناتوانی دیگران از چنان حظ و لذتی را فهم کرد که این دو بازتابی از تشفیات خاطر خدایان دو قرائت متفاوت از دین‌اند.

اگر پوپر انگیزه هراکلیت و مارکس در تدوین قوانین ثابت و لایتغیر از حرکت در تاریخ را ناشی از وحشت ایشان از تغییر و دل‌بستگی‌شان به وضع موجود می‌دانست به همان سیاق می‌توان چستی خدای خشن قدیسان خشونت را در وحشت پنهان ایشان از خشونت جستجو کرد که بمنظور اختفا و استتار آن خوف دست به پردازش خدای خوفناکی می‌زنند تا خشونت را بنفع خود و خدای خود تئوریزه کنند.

شرط مَبْقِیَه چنان خدای خشنی، بنا و بقای جهانی باینری و سیاه و سفیدی است تا بتوان تکلیف همه حق و همه باطل در چنان جهانی را با ترویج «خشونت موجه مُحَقَّان» بر لاحقان یکسره کرد.

بر همین بنیان، فهم بحران در تهران با توسل به منطق باینری و ترسیم آرایش سیاسی ناآرامی‌ها با مختصات حق و باطل، چیزی جز ساده‌سازی صورت مسئله‌ای نیست که تصادفاً دکتر سروش برجسته‌ترین قربانی آن بود.

حافظه دکتر سروش نمی‌تواند با این سرعت مبتلا به نسیان از دو قطبی باینری حاکم بر انتخابات 22 خرداد شده باشد که چگونه در آن فضای دوئیت، سروش تنها به اتهام نامزدگزینی بیرون از دوگانه موسوی - احمدی‌نژاد در کسری از لحظه از اوج اقبال به حوض ادبار غلتانده شد.

امروز نیز فهم و فهماندن چستی ناآرامی‌ها در تهران از دریچه تنگ دو قطبی «خیر و شر» و «حق و باطل» اگر ساده‌اندیشی نباشد، ساده‌سازی صورت مسئله است.

تقلب یا شائبه تقلب در انتخابات استتار کانون بحرانی است که با اعلام پیروزی احمدی‌نژاد قهراً و با سرعت و شدت فعال‌کننده کانون اصلی بحران در ضمیر پنهان شهروندان ایرانی شد.

دعوا بر سر عدد آرای موسوی یا احمدی‌نژاد نقطه عزیمت به چالشی تاریخی نزد رای‌دهندگان شده که قبل از «کیستی منتخب ایرانیان»

ناظر بر «چیستی ایران» است.

در این نزاع که از بدایع آن قرار گرفتن نام سروش در کنار ... شده. در این نزاع که از بدایع آن قرار گرفتن نام سروش در کنار محمدرضا نیکفر شده. ماهیت نزاع ناظر بر جستجوی ایران نزد ایرانیان است. ایرانی که با تاسی به همان تئوری «فهم عصری دین» می توان به عدد هر ایرانی فهم و تعریفی متفاوت از آن وطن مشترک ارائه کرد.

طبیعی است که در بحران انتخابات به صرف برخورداری از تابعیت ایرانی، سروش و ... و نیکفر به همان اندازه از حقوق شهروندی یکسان برخوردارند که مخالفان شان در اردوی مقابل. تفاوت تنها در تعریف آن وطن مشترک است.

هنر احمدی نژاد در آن بود که ناخواسته موفق شد این «بحران تعریف از وطن» را فعال کند.

22 خرداد جدال چند جانبه ای بین ایرانیان بود که هر کدام با اتکای بر سلیقه و الگوهای زیست فردی و اجتماعی خود بدنبال تحقق و تعییـُن ایران مطمح نظرشان بودند. فرای از نوع قرائت ایرانیان از ایران شان، ایران چیزی جز دشت ها و کوه ها و دریاها و کویرها و جغرافیائی بیش نیست.

آنچه ایران را از حیث فرهنگی و اجتماعی و سیاسی در مجموعه نظام بین الملل موجودیت می بخشد و تعریف می کند، توفیق تفوق و تسلط قرائتی از ایران توسط هر کدام از طبقات و اقشار جامعه است.

نزاع فعلی در ایران قبل از آنکه ناظر بر تقلب در انتخابات باشد برنتابیدن سلیقه کسری از اقشار ایرانی از ایران موجود و تلاش برای جایگزین کردن ایران مطلوب شان با ایران موجود است.

طبعاً در تعریف اقشاری که استاندارشان برای زیست فردی و اجتماعی ناظر بر الگوهای غربی است، ایران مٌبدل به کشوری مدرن و سکولار و مرفه و پیشرفته و زیبا و سرسبز و معتدل با مردمانی زیبارو که متخلق به جمیع داشته ها و بایسته های غربی است معنا می شود. هر چند چنین ایرانی به واقع ایران نباشد و صرفاً تاسیس و برسمیت شناختن شعبه ای از غرب در گستره جغرافیای ایران است که تنها نامش ایران است.

همچنانکه همان ایران برای اقشار سنتی، مٌبدل به ایرانی متشرع و

مذهبی و دین سالار و پارساکیش می شود که قبل از ایران بودن شعبه ای از مدینه النبی قرن ششم میلادی است.

همچنانکه همان ایران بتناوب و بسته به شدت و میزان و تنیدگی سنت و مدرنیسم نزد شهروندان در حد فاصل «مدینه» تا «لوس آنجلس» برخوردار از تعاریف لغزان و متعدد می شود.

این در حالی است که ایران واقعی، ایرانی است نیمه خشک و نیمه کویری با مردمانی متوسط مانند دیگر مردمان دنیا. کشوری آسیائی با ساختارهایی کماکان جهان سومی و برخوردار از دهات و روستاها و شهرها و کلان شهرهایی نامتقارن و مردمانی بعضاً نامتجانس.

بر این مبنا نمی توان اصلتی برای ظاهر منازعه موجود در ایران قائل شد. 22 خرداد جنگ قرائت از ایران هائی بود و هست که بر فرض اعلام پیروزی موسوی نیز استعداد تکرار ناآرامی های موجود را از جانب طرف مقابل داشت. منازعه ای تاریخی که نزدیک ترین راه برون رفت از آن رسیدن به تعریفی مرضی الطرفین از ایران با مخرج مشترکی متکی بر واقعیت های ایران قبل از تکیه بر تخیلات و توهّمات و خودباختگی ها و خودخدابینی هاست.

با چنان مختصاتی می توان ایران را بیرون از دایره تخیلات و توهّمات بر بستری از واقعیات بر روی زمین ساخت و آبادش کرد و با چنان مختصاتی است که می توان بجای «توهّم بهشت غربی» از ایران و یا «تخیل بهشت عربی» از ایران صائبانه برسمیت شناسنده و برپاکننده ایرانی با زمزمه آن غزل صائب شد که:

این چه حرفی است که در عالم بالاست بهشت

هر کجا وقت خوش افتاد همان جاست بهشت

از درون تو بود تیره جهان چون دوزخ

دل اگر تیره نباشد همه دنیاست بهشت

عمر زاهد همه طی شد به تمنای بهشت

او ندانست که در ترک تمناست بهشت

صائب از روی بهشتی صفتان چشم میپوش

که در این آینه بی پرده هویداست بهشت

* - حلیم حلم تحشیه ای است با تاخیر بر روح مجروح و غرور رنجور دکتر عبدالکریم سروش که سیل حوادث خرداد ماه تحریر آن را تا امروز به تعلیق انداخت. تعلیقی که هر چند ناموجه بود اما حلاوت توأم با بلاغت کلام سروش آنقدر موجه بود تا کلامت با ایشان را ولو با تاخیر انشالله مأجور کند.

1- روح مجروح و غرور رنجور - نامه دکتر عبدالکریم سروش در خصوص ناآرامی های بعد از انتخابات ریاست جمهوری ایران:

http://www.drSOROUSH.com/Persian/By_DrSOROUSH/P-NWS-13880328-NameEntekhabat.html

2- سخنرانی دکتر سروش به مناسبت سالگرد ترور سعید جاریان در مراسمی با عنوان نفی خشونت در دفتر جبهه مشارکت:

<http://norooznews.net/news/11110.php>

3- خشم مقدس در اسلام یک ضرورت است - خطبه های نماز جمعه - آیت الله سید احمد خاتمی

<http://iscanews.ir/fa/PrintableNewsItem.aspx?NewsItemID=134956>

4- - انجیل یوحنا: خدا محبت است (اول یوحنا ۴:۸ و ۱۶)